



# راز جنایت در تماسی مرموز

قتل زن جوان به دست برادر و پدرش، خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی کرمان است. زن جوان به خاطر حرف مردم با نقشه‌ای از پیش تعیین شده بود به قتل رسید و راز این جنایت را زن ناشناسی برملا کرد.

سال ۶۸ گزارش خودکشی زن جوانی به ما اعلام شد. جسد زن جوان روی تختش بود و پدر او به ما گفت: دخترم همیشه دیر از خواب بیدار می‌شد، برای همین تا نزدیکی‌های ظهر با این تصور که او خوابیده است، سراغش نرفتیم. اما وقتی از زمان بیدار شدنش گذشت و خبری از شقایق نشد، سراغش رفتیم. شقایق بی جان روی تخت افتاده بود. دخترم خیلی جوان بود، نباید دست به خودکشی می‌زد.

سوالی که برایم مطرح بود این که چرا زنی با این سن و سال باید خودکشی کرده باشد. سؤال را مطرح کردم و پدر شقایق در پاسخ گفت: دخترم بعد از طلاقش، اخلاق و روحیه‌اش تغییر کرد. مدام دعوا راه می‌انداخت و بیشتر اوقات خودش را در اتاقش حبس می‌کرد. چند بار هم تهدید کرده بود که خودش را می‌کشد. البته ما این موضوع را جدی گرفتیم و شقایق را نزد روانپزشک بردیم. دخترم بالاخره به تهدیدهایش عمل کرد. او با خوردن قرص به زندگی‌اش پایان داد.

## ۱- تماس مرموز

جسد به پزشکی قانونی انتقال داده شد و از آنجا که مورد مشکوکی در صحنه وجود نداشت که حکایت از قتل باشد و خانواده شقایق اصرار داشتند دخترشان خودکشی کرده است، پرونده مختومه شد.

چند روز بعد از این ماجرا، تلفنی به من شد که راز یک جنایت را فاش کرد. زن جوانی پشت خط بود، او با صدایی آرام که به سختی شنیده می‌شد، گفت: شقایق خودکشی نکرده است. او را کشته‌اند. خانواده‌اش صحنه‌سازی کردند. این که می‌گویند خودکشی کرده دروغ می‌گویند.

تماس قطع شد و صدای مبهم زن جوان و حرف‌هایش در ذهنم طنین می‌انداخت. تماس مرموز ما را واداشت با این که خانواده دختر جوان شکایتی نداشتند، تحقیقاتمان را از سر بگیریم.

## ۳- برملا شدن راز

خانواده شقایق در تحقیقات بعدی نیز همچنان مدعی بودند دخترشان خودکشی کرده است، اما برای ما محرز بود جنایت خاموشی رخ داده است. در نهایت زمانی که پدر شقایق با مدارک ما مواجه شد لب به اعتراف گشود و گفت: شقایق را من و برادرش کشتیم. مادرش مخالف بود. چندین بار تصمیم داشتیم این کار را انجام دهیم، اما اصرارهای مادر شقایق باعث شد این ماجرا به تاخیر بیفتد. تا این که آن روز نقشه‌ای را که در سر داشتیم به همراه پسرم اجرا کردم. شقایق بعد از طلاقش گوشه‌گیر و ساکت نشده بود، بلکه برعکس سرخوش و شاد بود و هر کاری می‌خواست می‌کرد. او رفت و آمدهای زیادی داشت و به حرف‌های من هم که می‌گفتم شهر کوچک است و مردم برایمان حرف درمی‌آورند، توجهی نمی‌کرد. حرف‌های مردم روز به روز بیشتری می‌شد و شقایق هم دست‌بردار نبود. کار بدی نمی‌کرد، اما کارهایش باعث شده بود حرف او سرزبان‌ها بیفتد.

## ۴- زن جوان چطور کشته شد

مرد میانسال ادامه داد: با پسرم تصمیم گرفتیم او را به قتل برسانیم. روز حادثه دخترم داخل اتاقش بود، من و پسرم در دو طرف در ایستادیم. دخترم را صدا زدیم، همین که شقایق از اتاق بیرون آمد، طنابی را که در دست داشتیم دور گردنش انداختیم و او را به قتل رساندیم. بعد طوری صحنه‌سازی کردیم که خودکشی به نظر برسد، اما همسرم مخالف بود. بعد از قتل هم چند بار تصمیم گرفت واقعیت را بگوید، اما نمی‌توانست. چون اگر ماجرا را لو می‌داد من و پسرم نیز به اتهام قتل بازداشت می‌شدیم. بعد از جنایت پشیمان شدیم، اما دیگر نمی‌شد کاری کرد. با اعترافات مرد میانسال، او و پسرش بازداشت شدند و به بازسازی صحنه جنایتی که مرتکب شده بودند پرداختند. متهمان راهی زندان شدند و ما هرگز متوجه نشدیم زن ناشناسی که آن روز تماس گرفت و سرخ قتل را به دستان داد چه کسی بود!

## ۷- خفگی، علت مرگ

در نخستین قدم از پزشکی قانونی علت اصلی مرگ را خواستیم. پس از تکمیل معاینات متخصصان پزشکی قانونی، علت مرگ خفگی اعلام شد. درحالی که خانواده‌اش گفته بودند شقایق خودکشی کرده است.

با اعلام نظر پزشکی قانونی دو مدرک به دست آوردیم. نخست این که علت مرگ خفگی بود و نشان می‌داد او به قتل رسیده است. از طرفی چون علت مرگ مسمومیت با دارو نبود، پس خانواده شقایق در این ماجرا نقش داشتند.



ویژه‌نامه حوادث روزنامه جام جم  
چهارشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۹۸ شماره ۸۴۱

خاطره



## در حالی که به نظر

می‌رسید زن جوان

خودکشی کرده است

تماس زن ناشناس

پرده از راز قتل او

برداشت



# بازگشت

## کنجکاوی بدبختم کرد

سلام رفقا. جوانی ۳۵ ساله هستم که هشت سال از عمرم را پای مواد سوزاندم. خودم هم نمی‌دانم چرا این‌طور شد. تا قبل از اعتیاد به مواد مخدر، زندگی خیلی خوبی داشتم. چون از سن کم، کاری بودم خیلی زود توانستم خانه و ماشین بخرم. در شرکت هم اوضاعم خوب بود تا وقتی با جوانی که به تازگی به شرکت و بخش ما منتقل شده بود، آشنا شدم. مدتی بعد که رفاقت‌مان بیشتر شد، گفت به خاطر خستگی ناشی از کار، گاهی تفننی تریاک مصرف می‌کند و باعث می‌شود با قدرت و توان بیشتری کار کند. هر وقت هم بخواهد می‌تواند ترک کند. حرف‌های او کنجکاوم کرد تا برای یک بار هم که شده تریاک را امتحان کنم، اما همان یک بار زندگی‌ام را نابود کرد. دوستانی که حرف‌هایم را می‌خوانند، حتی فکر امتحان کردن تریاک را به قصد تجربه آن لذت از سرشان بیرون کنند. اینها را می‌گویم که بدانید کنجکاوی با زندگی‌ام چه کرد.

یک روز برای انجام ماموریت به یکی از شهرستان‌ها رفتم و یک هفته بعد به خانه برگشتم. از طرف اداره دو روز مرخصی داشتم تا بعد از استراحت دوباره به شرکت برگردم. با این که مسافت زیادی طی کرده بودم، اما خوابم نبرد و مدام دنده به دنده می‌شدم. به همان رفیقم زنگ زدم و از او کمی مواد خواستم. شب در خانه‌شان رفتم و اندازه نخود تریاک گرفتم و کشیدم. انگار که خون تازه به رگ‌هایم تزریق کرده باشند، از این رو به آن رو شدم. کم‌کم به جایی رسیدم که تا در محل کارم احساس خستگی می‌کردم، سراغ همان رفیقم می‌رفتم و از او مواد می‌گرفتم و در دستشویی می‌کشیدم. دستشویی رفتن‌مان آن قدر طولانی شده بود که همه کم‌کم به من و رفیقم شک کردند. بعد از مدتی شک‌شان به یقین تبدیل شد و او را از شرکت اخراج کردند. با گذشت زمان، میزان مصرفم هم بالاتر رفت. آن قدر که دیگر به هیچ چیز اهمیت نمی‌دادم؛ به وضع لباس پوشیدنم، نظافتم و آداب معاشرت‌م. مواد، زندگی‌ام را کنترل می‌کرد. در محیط کار آن قدر تابلو شده بودم که اخراجم کردند. بعد از اخراج به زمین و زمان بدوبیره می‌گفتم. همیشه عصبانی و از همه چیز ناراضی بودم. حتی دزدی هم کردم و برای اولین بار موقعی که صاحب مغازه حواسش نبود، دخلش را زدم. اما مچم را گرفت و به خاطر این کار مدتی در زندان بودم. همه و حتی پدر و مادرم و برادرم را دائم اذیت می‌کردم. انگار پایبندی به اخلاق در وجودم مرده بود. آواره خیابان‌ها شده بودم و دست در سطل‌های زباله می‌کردم تا چیزی برای خوردن پیدا کنم. به خاطر وضعیتم روزی هزار بار آرزوی مرگ می‌کردم تا این که از طریق یکی از همکارانم به یک کمپ معرفی شدم. در کمپ افرادی وجود دارند که همدردتان هستند و درک می‌کنند چه دردی کشیده‌اید و چه بلایی سرتان آمده است. حرف زدن با آنها به آدم روحیه و امید می‌دهد و باعث می‌شود مشکلات را راحت‌تر تحمل کرده و زودتر پاك شوید. هفت ماه در کمپ ماندم و خدا را شکر الان مدت‌ها از پاک‌ی‌ام می‌گذرد و دیگر سمت مواد نرفتم.